



۲۰۱۶/۰۳/۲۱

رسول پویان

بهار خزان آلود

سال نو و جشن نوروز بر همگان مبارک باد

یاد روزگاران قدیم بخیر که در آستانه نوروز جشن و سرور، میله و سرگرمی های باستانی و فرهنگی در فضای امن و آرام



دامن میگسترانید. شب چهارشنبه سوری از روی آتش میپیریدیم. در شوخی های قاشقزنی شرکت میورزیدیم تا کشمش نخود و نقل و نبات گرد آوریم. سبزه می انداختیم تا زینت بخش سفره هفت سین نوروزی باشد. مزه کلچه های نوروزی و نانهای شیرمال از یاد نمیروند. رسم سمنک پزی و رقص و آواز دخترکان برگرد دیگ سمنک چه شور و حالی داشت. در هوای خوش بهاری بر تنده های تخته

صفر هری بایسکل دوانی میکردیم؛ قدم میزدیم و از فراز کوه دیواندر در زیبایی و صفای منظره غروب شامگاهان هریوا غرق می شدیم.

چشم انتظار میله های پیاپی بهاری بودیم؛ چنانکه از شوق در پیراهن نمی گنجیدیم. دلدادگان و عاشقان بیاد عشق پاک ملا محمد

جان و علاقه مندان سفر و گلگشت در جشن نوروز و میله گل سرخ بلخ گزین در شهر مزار می رفتند.

آه و افسوس که ازدهای خشونت، وحشت و جنگ همه شادی ها و زنده دلی ها را دم کشید. دیگر به سبزی بهار، زردی خزان،

گرمای تموز و سرمای زمستان کیفیتی نمانده است.

نرگس در میان لاله زاران به سوگ نشسته.

ارغوان سیاه پوش است.

شفایق در غم یاران و عزیزان زرد می زند.

پرستوها از ترس صیادان کوچ کرده اند.

عندلیبان خموش اند

و کیوتران قشنگ از بیم ذبح شدن از قاتلان می گریزند.

دلهای زنان و دخترکان از بیم دشمنان آزادی، عدالت و امنیت می لرزد.

جهان، منطقه و میهن در آتش رقابت جنگ افروزان و متجاوزان می سوزد.

داعش و طالبان به دستور بادران خود می کشند، ظلم و ستم می کنند و میراث تمدن بشری را برباد می دهند. در این فضای

میهم، آلوده و فتنه انگیز چگونه مردم به فردا اعتماد کنند!؟

با این همه سال نو و جشن نوروز برای هموطنان پاینده و میمون باد. به امید آن روزی که امنیت، آزادی و استقلال چلچراغ

شبیستان وطن در بهاران گردد. چه خوش است که به این شعر هم نظری بیندازید.

بهار خزان آلود

بهار آمده لیکن وطن زمستان است

امید چلچله ها یخبند یخدان است

تنور لاله فقط داغ می پزد در دل
نسیم از تف دل سوختگان بریان است
ز خوشه های تر ارغوان خون بچکد
گلاب و نسترن و یاسمن هراسان است
شقایق از نفس باد صبح می ترسد
نگاه نرگس مستانه ام پریشان است
ز جور خار و خس افتاده در وطن آتش
شمیم خنده گل از چمن گریزان است
خمیده قامت کاج بلند از تشویش
بنوش بر لب جوی روان حیران است
دیگر بید و سپیدار سایه گستر نیست
نه سرو خوش قد و شمشاد زیب بستان است
زبان نغمه گر عندلیب را بستند
قناری در قفس آهنین گریان است
فسانه گشت دیگر یادگار ققنوسان
عقاب خسته و سیمرخ پیر پنهان است
فضا پر از رمة کرگسان آدمخوار
دل کبوتر و مرغان عشق لرزان است
کسی به دامن صحرا و کهساران نیست
زبس که زوزه کفتار و بیم گرگان است
نشاط باده گلرنگ و مطرب از دل رفت
فقط نشه افیون و چرس و غلیان است
نوای بربط و چنگ و چغانه شد خاموش
سرود مرده غزال غزل گریزان است
بهار خرم دل های مان خزان آلود
بهر طرف نگری درد و غم فراوان است
به سوگ هموطنان چشم دل بود خونین
ز اشک دامن ما پر زلعل و مرجان است
سروش و جذبه عشاق را بدزدیدند
زمان مردن عشق و عذاب وجدان است
درین جهان پر آشوب و فتنه گر تاکی
نبرد کله و پتک گران و سندان است

** * **